

ماجرای کمیسر کلینگر ۳

تله‌ی شاه‌ماه

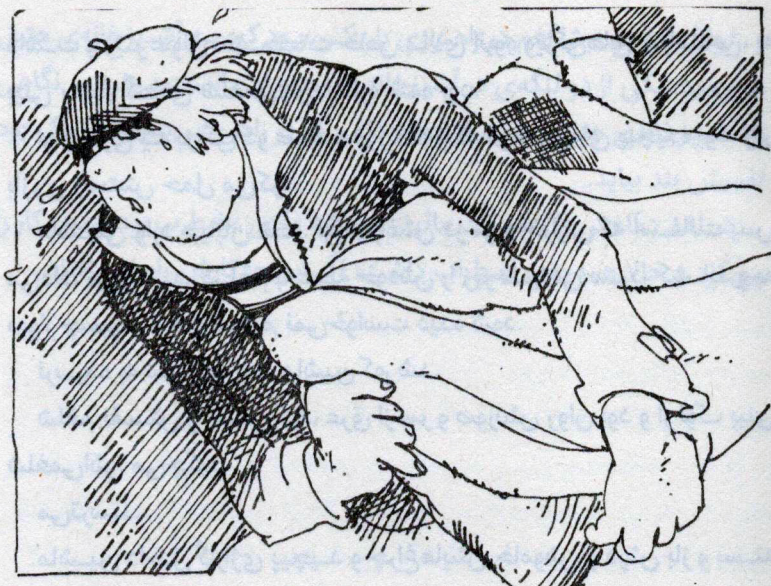
راینر ماریا شرودر
اریش هولہ
فریبا فقیہی





فهرست

۷	مردی با دماغ شلغمی
۱۰	تابلوی مامان لیزه
۱۸	یک خبر بد و ناجور
۲۵	چند میلی متری حادثه
۳۳	باچ گیری
۳۹	خون بها و باران خاکستر
۴۸	یک سطل شاه ماهی
۶۱	تله موش با فنر اضافه
۶۸	عملیات شاگرد قناد
۷۷	مارمولک دیوارنورد
۸۳	سایه ی پشت پنجره
۹۰	کیک های پرنده



مردی با دماغ شلغمی

تمام روز خورشید سوزان در آسمان بی ابر به شهر تابید تا این که سرانجام اشتاینن بروک در تاریکی فرورفت؛ اما شب هم حسرت خنکی را به دل همه گذاشت. حتی یک نسیم کوچک هم نوزید. گرما مانند گنبدی شهر را در خودش گرفته بود. در خیابانی که از پشت پارک هتل می گذشت، مردی چهارشانه با کت چرمی مشکی، نفس بریده و عرق ریزان عرض خیابان خلوت را به سمت حیاط پشتی پارک هتل دوید. پای دیوار پناه گرفت، چون باید از نور چراغ برق دوری می کرد.

او را شلغم صدا می زدند و پلیس هم خوب می شناختش. در برابر گزارش چندبرگی پلیس، پرونده‌ی خلاف‌های ناهنجارش یک پوشه‌ی کت و کلفت